

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه بحث گذشته

دیدگاه محقق نائینی بر اینکه چرا فضولی در معاطات جریان ندارد؛ نه طبق قول به اینکه معاطات مفید اباحه است و نه طبق این قول که معاطات مفید برای ملکیت است و همچنین فرمایشی از محقق خوئی در جواب از مرحوم نائینی، بیان شد. محقق خویی فرمود کلام استاد ما مرحوم نائینی، طبق مبنای معروف در باب حقیقت انشاء (که عبارت است از «ایجاد المعنی باللفظ»)، درست است، اما طبق مبنای خود ما (که حقیقت انشاء، ابراز اعتبار نفسانی است)، درست نیست. تعلیقه‌ای که در اینجا بر فرمایش آقای خوئی داریم این است که کلام مرحوم نائینی، اصلاً ارتباطی به مبانی انشاء و حقیقت انشاء ندارد.

اشکال محقق خویی بر مرحوم نائینی

مرحوم خوئی، کلام استادشان مرحوم نائینی را طبق مبانی موجود در باب انشاء بیان کرد (اختلافی که در حقیقت انشاء وجود دارد) و قبول کردند (منتهی تا یک حدی) اگر حقیقت انشاء را همان تفسیر معروف کنیم (که عبارت است از «ایجاد المعنی باللفظ») مشهور می‌گویند انشاء یعنی ایجاد یک معنایی به لفظ، این ایجاد در مورد فضولی در معاطات (فقط اگر بخواهد مفید ملکیت باشد) این ایجاد «لا يتصور إلا من المالك». به بیان دیگر؛ نائینی فرمود ملکیت یا از راه «ایجاد المادة فی ضمن الهیئة» است یعنی به عنوان قولی بگوئیم «ملکُتک»، یا باید به فعل مالک باشد. فقط مالک می‌تواند برای غیر، ایجاد ملکیت کند.^[1]

محقق نائینی در ادامه می‌فرماید این ایجاد ملکیت با فعل، فقط کار مالک می‌تواند باشد و مالک است که می‌تواند با فعل ایجاد کند، اما با بیع فضولی با فعل نمی‌تواند ایجاد کند، اما محقق خوئی می‌فرماید طبق مبنای ما (که اتفاقاً مختار ما نیز، همین است)، که انشاء، ابراز اعتبار نفسانی است، اگر بحث ایجاد نباشد، مجرد یک اعتباری باشد، کافی است و این اعتبار، خفیف المؤونه است و با بیع فضولی نیز، می‌تواند اعتبار کند ملکیت این مال غیر را برای دیگری و با فعل خودش ابراز کند.

بنابراین، بر اساس دیدگاه مشهور، «ایجاد الملكية بالفعل» فقط منحصر به مالک می‌شود، اما بر اساس مبنای محقق خویی، ابراز اعتبار نفسانی منحصر به مالک نمی‌شود.^[2]

پاسخ به اشکال محقق خویی

ممکن است مرحوم نائینی بگوید همین جا، همین حرف را ما می‌زنیم یعنی وقتی با فعل نمی‌شود چیزی را ایجاد کرد، فعل غیر مالک، مبرز برای اعتبار قرار نمی‌گیرد یعنی فعل غیر، قابلیت ابراز ندارد. به بیان دیگر؛ مرحوم نائینی می‌گوید شما که مبنای‌تان،

ابراز اعتبار است، مبرز باید صلاحیت مبرزیت داشته باشد و من ادعا می‌کنم فعل غیر مالک، صلاحیت برای مبرزیت ندارد و آنکه صلاحیت برای مبرزیت دارد، فعل مالک است. در نتیجه فرقی میان مبنای مشهور و غیر مشهور وجود ندارد.

به دیگر سخن؛ مرحوم خوئی، اساس کلام نائینی را مورد مناقشه و توجه قرار نداد. اساس کلام نائینی این است که یک فرقی بین القول و الفعل وجود دارد و آن فرق این است که مالک می‌تواند با اجازه، نتیجه‌ی قول را به خودش نسبت بدهد، اما در فعل، ما چیزی به نام نتیجه الفعل و حاصل مصدر نداریم تا مالک بخواهد به خودش نسبت بدهد و در فعل، مصدر و حاصل مصدر یکی است. وقتی مصدر و حاصل مصدر یکی شد، این فعل از چه کسی صادر شده؟ از این بایع فضولی و برای خودش است، هزار بار هم مالک اجازه بدهد، این فعل، فعل مالک نمی‌شود و به همین دلیل، محقق نائینی تعبیر کرد «الشیء لا ینقلب أما هو علیه»^[3].

بنابراین، همان‌گونه که بر اساس دیدگاه مشهور، موجد در ایجاد المعنی باللفظ، باید فعل مالک باشد و ایجاد الملكية، فقط به فعل مالک است، در اینجا نیز مبرز از اعتبار، باید فقط فعل مالک باشد. مثلاً؛ اگر شما یک اعتباری کنید، من بخواهم مبرزش را درست کنم، فایده‌ای ندارد. اگر بخواهم فعل خودش را مبرز قرار بدهیم، باز فایده ندارد، بلکه باید آنچه هست، اعتبار و مبرزش از مالک باشد. آنچه محقق خوئی را مقداری وادار کرده که این فرمایش را بگوید این است که اعتبار خفیف المؤمنه است (دیروز عرض کردم من الآن اعتبار می‌کنم که همه‌ی قم مال من است، اعتبار که اشکال ندارد)، اما مبرز چیست؟ اگر خودم یک فعلی انجام بدهم، فعل من غیر مالک، نمی‌تواند مبرز باشد و قابلیت مبرزیت ندارد.

خلاصه آنکه؛ محقق خوئی بحث را در انشاء و حقیقت انشاء برده است، اما محقق نائینی مطلب را متمرکز کرده روی قول و فعل، فرقی این است که در قول، ما یک حاصل مصدر داریم و مالک این حاصل مصدر را با اجازه به خودش اسناد می‌دهد، اما در فعل، این حاصل مصدر را نداریم، در فعل یک فعل خارجی است و یک اعطا است، این اعطا و عطا یکی است، این فعل نیز «صدر من البایع» و اگر مالک هزار بار هم بگوید «اجزت الشیء»، «لا ینقلب أما هو علیه» یعنی نمی‌توان گفت بعد از «اجزت»، این فعل شد فعل مالک. در جلسه بعد، به بررسی پاسخ مرحوم امام خمینی می‌پردازیم.^[4]

نکته اخلاقی درباره خوف الهی

بحث ما در هفته گذشته، راجع به خوف از خداست که خداوند خوف از خودش را روزی از ما قرار بدهد. در بعضی روایات داریم منشأ و اساس و ریشه‌ی برای اصلاح نفس خوف از خداست. حتی تعبیر داریم که «لا یصلحه إلا الخوف»^[5]، انسان گاهی اوقات می‌گوید من چه راهی را طی کنم برای اینکه خودم را اصلاح کنم؟ می‌خواهم خودم را اصلاح کنم که البته خود این تنبه، قدم بسیار مهمی است و خیلی‌ها این تنبه را هم متأسفانه ندارند. در درس قبل گفتیم و اجازه بدهید همین را عرض کنم چون خیلی خاطره‌ی تلخی برایم بود. یک وقتی شخصی به من گفت فلان آقا، پشت سر شما این حرف را زد و نسبت‌های غیر واقعی، من گفتم برو از قول من پیغام بده که حالا دنیا می‌گذرد، اما برای قیامت چه فکری کردی و من از تو نخواهم گذشت! آنچه تلخ است این است که به من گفت اینقدر وزر و وبال دارم این هم روی آنها، به این معناست که هنوز تنبه پیدا نکرده، هنوز فکر قیامت و مُردن و حساب و کتاب را بازی می‌داند، طلبه هم هست و عمامه به سر دارد، ادعا هم دارد، گفته بود که من وزر و وبال، خیلی بر ذمه‌ام است این هم روی بقیه.

باید اول تنبه پیدا کند، به فکر اصلاح خودمان بیفتیم، قبول کنیم که خیلی اشکال داریم، قبول کنیم خیلی لغزش داریم، انسان وقتی باورش شود، می‌آید سراغ اینکه چه چیز آدم را اصلاح می‌کند؟ در بعضی از روایات دارد «لا یصلحه إلا الخوف»، تنها راهی که وجود دارد این است. در آن روایتی که جلسه‌ی گذشته خواندم از ابی عبیده که از امام صادق فرمود «المؤمن بین مخافتین؛ ذنبٌ قد مضی لا یدری ما صنع الله فیه»؛ آن گناه گذشته‌ای که انجام داده و نمی‌داند خدا با او چکار می‌کند در مورد این گناه،

آیا می‌گذرد یا می‌بخشد؟ ما نباید بگوئیم حالا اگر یک قطره اشک از خوف از خدا ریختیم قضیه تمام شد. این روایاتی که هست، به نظر من عمدتاً عنوان مقتضی را ذکر می‌کند یعنی یک قطره اشکی که انسان در دل شب از خوف از خدا می‌ریزد، این اقتضا را دارد که تمام گناهان را از بین ببرد، اما فکر نکنیم با همان قطره اشک، تمام گناهان از بین رفت، این اقتضا است، اینها عنوان علیت تامه را ندارد.

در مورد ابا عبدالله الحسین علیه السلام همینطور است، باز یک عده‌ای خُرده می‌گیرند بر انسان که چطور می‌شود کسی گناهی کند و یک عمر گناه کند با یک قطره اشک در جلسه‌ی امام حسین و مغفوره واقع شود، جوابش این است که این اقتضا است یعنی اینقدر این اشک اهمیت دارد که مقتضی یک چنین چیزی است، اما نباید بگوئیم خیلی خُب، من کَلّی گناه کردم امروز هم یک قطره اشک برای امام حسین ریختم و تمام شد رفت. معلوم نیست! خدا با ما چه می‌کند روز قیامت؟ این اقتضا را الحمدلله توفیق پیدا کردیم حاصل شد.

باز داخل پرانتز عرض کنم می‌بینم گاهی اوقات که از تلویزیون هم پخش می‌شود، مسخره هم می‌کنند که یک کسی ربا خورده و ... روز عاشورا یک لباس مشکی می‌پوشد و ما می‌گوئیم این شیعه است؟! در جواب او باید گفت بله که این شیعه است! بله که این اشک اقتضای این را دارد که اگر به عدد ریگ‌ها هم گناه کرده باشد، خدا از او بگذرد، چون اینقدر قضیه‌ی امام حسین(علیه السلام) اهمیت دارد، اینقدر مصیبت امام حسین(علیه السلام) عظیم بوده که اینها در مقابل آن چیزی نیست برای خدا. ولی این عنوان اقتضا را دارد، نیائیم در تلویزیون بگوئیم همه‌ی اینها، حرف است، این حرفها غلط است، اصلاً این آدم شیعه هم نیست!

این درست نیست و برخلاف فرهنگ و معارف ماست، این اقتضا را دارد همانطوری که اگر انسانی اشکی بریزد از خوف از خدا اقتضای این را دارد، اما باز باید خوف باقی باشد، باز کنارش باید این خوف باشد که خدا روز قیامت با انسان چه می‌کند؟ «ذنبٌ قد مضی لا یدری ما صنع الله فیه، عمرٌ قد بقی لا یدری ما یکتسب فیه من المہالک»؛ نمی‌داند آینده چه مهالکی را اکتساب می‌کند؟ گاهی اوقات در دعاها دید که امام سجاد(علیه السلام) یا ائمه دیگر می‌گویند خدایا اگر بخواهد عمر ما مرتع برای شیطان باشد (این هم از دعاها ی خیلی خوب و نابی است که ما باید داشته باشیم)، خدایا اگر عمر ما بخواهد مرتع برای شیطان باشد جان ما را بگیر، عمر ما را اضافه نکن، ادامه نده.

حالا انسان نمی‌داند، فردا از خانه بیرون می‌آید با حالت کفر برمی‌گردد یا شرک، فسق برمی‌گردد، با کوله‌باری از فسق و فجور برمی‌گردد، با کوله‌باری از سوء ظن‌ها، با کوله‌باری از گناه‌ها برمی‌گردد، نمی‌دانیم چه می‌شود. لذا آدم باید خوف داشته باشد هم نسبت به گذشته، هم نسبت به آینده. «فهو لا یصبح إلا خائفاً»، فقط انسان باید خائف باشد آن وقت این تعبیری که می‌خواستیم عرض کنم و آویزه‌ی گوشه ما باشد «و لا یصلحه إلا الخوف»، نمازی که در آن خوف نباشد به درد نمی‌خورد، نماز انسان وقتی به درد می‌خورد که واقعاً خوف انسان را زیاد کند و بعد از نماز آدم ببیند که آن خوفش از خدا بیشتر شد. البته به همان میزان باید رجاءش هم بیشتر باشد، در روایات هست. بعد از نماز انسان ببیند خوفش نسبت به خدا چی شد؟ امیدش چه شد؟ اگر نماز خواندیم دیدیم هیچ تغییری در ما به وجود نیامد، خدا برای ما همان خداست، نه رجاء و نه خوفمان اضافه شد این اصلاً نماز نیست!

علم باید برای ما خوف بیاورد، هر چه این دقت‌های علمی را زیادت‌ر کنیم، یکی از منشأهای این دقت‌های عجیب و غریب فقها و اصولیین خوف از خداست، می‌خواهند اینقدر همه‌ی زوایای بحث را بفهمند تا درست به حکم برسند و الا اینها بیکار نبودند هر کدام یک حرفی بزند و دیگری إن قلت بگوید! مگر تفنن در بحث است و یا خدایی نکرده جدل در کار است، چرا فقهای ما اینقدر دقت می‌کردند؟ برای اینکه خوف دارند از اینکه مبدا یک چیزی را سرسری بگیرند و حکم را درست نفهمند، مبدا یک استدلال ضعیفی برایشان قوی جلوه کند و بخواهند یک حکم به خلاف حق، یک فتوای به غیر حق در اینجا بدهند، لذا دقت می‌کردند.

چطور ما گاهی اوقات در یک ساختمان ساختن اینقدر دقت می‌کنیم، البته خوب هم هست و این دستور اسلام است آدم هر کاری می‌کند خیلی محکم و متقن انجام بدهد اما حالا به این بحث‌هایی که می‌خواهیم حکم خدا را پیدا کنیم ببینیم آیا فضولی در معاطات می‌آید یا نه؟ بگوئیم عقلاً می‌آورند و تمام شد رفت، این مقدار کافی نیست برای جواب روز قیامت، انسان می‌خواهد قیامت جواب این حکم را بدهد، جواب این فتوا را بدهد، علم باید برای ما خوف بیاورد، سعی کنیم این درس‌ها را که می‌خوانیم، واقعاً ظهر که برمی‌گردیم، شب که برمی‌گردیم هر مطالعه‌ای که می‌کنیم چه تفسیر، فقه، اصول، فلسفه، هر چه باشد، مقرون به این باشد که درجه خوف ما را بالا برود و الا ما با عوام فرقی نمی‌کنیم! علم در صورتی مایز بین ما و عوام است که برای ما خوف بیاورد. هر چه هم درجات علم بالاتر برود، خوف بیشتر می‌شود انسان هر چه معرفتش به خدا بیشتر شود خوفش بیشتر می‌شود، هر چه توجهش به عظمت خدا، قدرت خدا بیشتر شود خوفش بیشتر می‌شود، این امری است که ملازمه‌ی قهری دارد.

انسان که خوف ندارد خدا را اصلاً ناظر نمی‌داند، این روایت هم روایت عجیبی است امام صادق (علیه السلام) فرمود: «یا اسحاق خف الله کأنک تراه»^[6]؛ به اسحاق فرمود از خدا بترس گویا داری خدا را می‌بینی. این «کأنک تراه» باز درست است معنای ظاهری‌اش این است که اگر خدا را ببینی یا به منزله‌ای که می‌بینی چطور انسان می‌ترسد از یک وجود خیلی قوی، عظیم، گویا خدا را می‌بینی، ولی باز دقیق‌ترش این است که دائماً ببینی. اگر می‌خواهی خوف دائمی باشد همیشه خدا را ببین. «و إن كنت لا تراه فإنه يراك»، این حدیث را غالباً شنیدید، اگر تو خدا را نمی‌بینی، خدا که تو را می‌بیند.

«فإن كنت تراه أنه لا يراك فقد كفرت»؛ اگر اعتقاد داشته باشی خدا تو را نمی‌بیند، کافر شدی «و إن كنت تعلم (این خیلی مهم است) أنه يراك ثم برزت» یا در بعضی از نسخه‌ها دارد «بارزت له بالمعصية»؛ اگر معتقدیم خدا ما را می‌بیند، اما با خدا با معصیت مبارزه و مقابله کردیم، می‌گوئیم ولو می‌بینی ما معصیت می‌کنیم، امام می‌فرماید می‌دانی چکار می‌کنی؟ «فقد جعلته من أهون الناظرين إليك»؛ تو خدا را اینقدر پائین آوردی که اهون الناظرین کردی، چطور اگر یک حیوانی - نعوذ بالله - در یک جا باشد انسان حاضر نیست گناه کند (بچه که هیچی! یک حیوانی در یک جایی باشد آن انسانی که یک مقداری حیا دارد می‌گوید می‌خواهم گناه کنم این حیوان نبیند)، اگر انسان می‌داند خدا او را می‌بیند اما مع ذلک گناه می‌کند، این نه تنها خودش را بدبخت می‌کند، نه تنها نامه‌ی اعمالش را سیاه می‌کند، اینقدر خدا را ما داریم پائین می‌آوریم، من اهون الناظرین یعنی اصلاً نظر او «کلا نظر» است، دیدن او مثل ندیدن است، ضعیف‌ترین ناظرین، سست‌ترین ناظرین، کوچک‌ترین ناظرین یعنی خدایی که در آن درجه‌ی بالای ناظرین است ما اینطوری تنزلش دادیم.

خوف به همین معناست که وقتی داریم مالی را تصرف می‌کنیم بگوئیم از هر جایی گیرمان آمد عیبی ندارد، مال هر کسی می‌خواهد باشد، مال دیگری دستان هست راضی هست یا نه؟ حالا اگر راضی هم نبود چیز مهمی نیست، یک استغفاری می‌کنیم؟! ما اگر استدلالمان این باشد که گناه می‌کنیم و بعد استغفار می‌کنیم، باز هم خدا را از اهون الناظرین قرار دادیم.

در درجه‌ی اول خودم را عرض می‌کنم و نگرانی منم بیشتر همین است که خائف نیستم! خوف به این زودی برای انسان حاصل نمی‌شود، حالا با یک گفتن و توجه‌مائی نمی‌شود بگوئیم انسان خائف است. روایتی را در بحث گذشته اصول خواندم که خیلی روایت عجیبی است، روایت دارد «إن حبَّ الشرف والذكر لا يكونان في قلب الخائف»^[7]؛ این یکی از علائم قلب خائف است که حب شرف و حب ذکر نداشته باشد! همه‌مان کم و بیش داریم.

شما این سؤال را چطور جواب می‌دهید، اگر بگوئیم پس شیعه کسی است که اصلاً گناه نکند، مسلمان کسی است که اصلاً گناه نکند، استغفار بر چه چیز بکند؟ برای چه اشک بر امام حسین بریزد؟ البته نمی‌گویم اشک بر امام حسین، فقط برای ذنوب است، ولی این حرف در روایات آمده که مقتضی غفران و مغفرت خداست. بگوئیم آنهایی که در این مجلس امام حسین آمدند همه‌شان را بپرسیم کسی ربا نخورده باشد، کسی ظلم نکرده باشد، انفاق کرده باشد و ...، یعنی یک آدمی که صد در صد واجبات را انجام داده و محرمات را ترک کرده، پس این اشکش موجب چه غفرانی می‌شود؟ اینها مربوط به کمال است. ائمه دنبال این بودند که

شیعیان‌شان کامل باشند، حالا اگر یک شیعه‌ای خدا نکرده رباخوار است، این جنگ با خدا هم دارد (که البته ما آن آیه شریفه را قبول داریم که به این معنا باشد که «و إن لم تفعلوا فآذنوا بحرب من الله»^[8] معنایش جنگ با خدا نیست بلکه معنای دیگری دارد)، اما به این معنا نیست که بگوئیم این اسلام ظاهری هم ندارد، مسلم که هست، شما این را می‌گوئید کم‌کم فکر خوارجی می‌شود که بگوئیم کسی که گناه کرد، باید توبه کند؛ چون از اسلام خارج شده، به آنجا منتهی می‌شود این فکر.

این روایت که می‌گوید اگر انسان خوف نداشته باشد گناه کند «فقد جعلته من اهون الناظرین» یعنی یک گناه بزرگتر کردی اینجا، غیبت می‌کنی، تهمت می‌زنی، دزدی می‌کنی این یک گناه، اما اگر می‌دانی خدا تو را می‌بیند و برایش ارزش قائل نمی‌شوی و او را اهون الناظرین قرار دادی، این هم گناه بزرگتر است، ما آنها را نمی‌گوئیم که یک کسی می‌گوید من همه‌ی گناهان را انجام می‌دهم و بعد هم می‌روم امام حسین من را درست می‌کند، این نمی‌شود! لذا عرض کنم آن اقتضاست، این اقتضا را هم خراب نکنیم نگوئیم این اقتضا مال آدمی است که نماز شب را هم می‌خواند و هیچ گناهی هم نمی‌کند درجه‌ی بالایی هم دارد، انفاق می‌کند، خمس می‌دهد و نمازهایش را درست می‌خواند.

سؤال اساسی این است که آیا این اشکی که برای امام حسین ریخته می‌شود، مقتضی غفران ذنوب است، برای چه کسی مقتضی است؟ برای کسی است که یک لغزش‌هایی دارد، اما کنارش هم خوبی‌ها و اعتقاداتی دارد که ما می‌گوئیم حتی گاهی اوقات ممکن است برای غیر مسلمان هم این اثر داشته باشد که آن در جای خودش هست. علی‌ای حال این فقد جعلته من اهون الناظرین آدم را می‌لرزاند، با خدا اینطوری نکنیم، خدا را اینطوری اینقدر تنزل ندهیم با اعمال و رفتارمان.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهیرین

[1] □ نکته: همان‌گونه که در کتاب «کفایه» بیان شده «ایجاد المعنی باللفظ» است و اگر از مشهور سؤال کنیم فرق بین خبر و انشاء چیست؟ می‌گویند در خبر، ایجاد معنا ندارد، حکایت است، اما در انشاء، ایجاد المعنی باللفظ است.

[2] □ «و فيه انّ انحصار إفادة الملكية في البيع اما بإيجاد المادة أو بفعل المكلف و ان كان له وجه على المذاهب المعروفة في الإنشاء و لو كان مع ذلك قابلاً للمناقشة، الا أنّه لا وجه له بناء على ما ذكرنا من أنّ الإنشاء ليس الا اعتبار النفساني و إظهاره بمبرز في الخارج، لأنّ الفضولي أيضاً يعتبر ذلك المعنى لمكان كونه سهل المتونة و خفيف الاعتبار و يبرزه في الخارج بمبرز سواء كان ذلك المبرز فعلاً أو قولاً، فإنه على كل حال يكون مصداقاً للبيع و قد تقدم ذلك منه في المعاطاة مع جوابه.» مصباح الفقاهة (المكاسب)، ج4، ص131.

[3] □ «و الفرق بينه و بين القول هو أنّه يمكن انفكاك حاصل المصدر من المصدر في الإنشاء القولي فإذا أجاز المالك و أسنده إلى نفسه وقع له و أما الفعل فاسم المصدر منه لا ينفك عن مصدره بمعنى أنّه ليس للإعطاء اسم مصدر غير العطاء و هذا لا ينفك عنه و بإجازة المالك لا ينقلب الفعل عمّا وقع عليه و نفس الإجازة أيضاً ليست مصداقاً للتّمليك حتى تكون كإجازة الإباحة و لو كانت كذلك لكانت هي المملكة لإعطاء الفضولي.» منية الطالب في حاشية المكاسب، ج1، ص233.

[4] □ «و أنت خبير بما فيه؛ فإنّ الفعل من الفضولي الصادر بعنوان البيع، يكون له عنوان ذاتي، هو الإعطاء و الإقباض، و عنوان ثانوي؛ باعتبار صدوره عن قصد المعاملة، و بهذا الاعتبار يكون بيعاً فضولياً معاطاةً، و إيقاعاً للتّمليك، و قابلاً للإجازة، و بها تتحقّق الملكية الاعتبارية كما في الإنشاء القولي، طابق النعل بالنعل. فنفي تبديل طرفي الإضافة عنه، و الحصر في القول و في الفعل الصادر من المالك، لا وجه له. و بالجملة: بيع الفضولي المعاطاتي مركّب من أمرين صحيحين: الفضولي، و المعاطاة، الموافقين للقاعدة.» کتاب البيع (للإمام الخميني)، ج2، ص210.

[5] □ «عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ يُونُسَ عَنْ فُضَيْلِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْحَذَّاءِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ: الْمُؤْمِنُ بَيْنَ مَخَافَتَيْنِ ذَنْبٍ قَدْ مَضَى لَا يَدْرِي مَا صَنَعَ اللَّهُ فِيهِ وَ عُمْرٍ قَدْ بَقِيَ لَا يَدْرِي مَا يَكْتَسِبُ فِيهِ مِنَ الْمَهَالِكِ فَهُوَ لَا يُصْبِحُ إِلَّا خَائِفًا وَ لَا يُصْلِحُهُ إِلَّا الْخَوْفُ.» الكافي (ط - الإسلامية)، ج2، ص71، ح12.

[6] □ «مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ يَحْيَى بْنِ الْمُبَارَكِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَبَلَةَ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (ع) يَا إِسْحَاقُ خَفِ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ وَ إِنْ كُنْتَ لَا تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ فَإِنْ كُنْتَ تَرَى أَنَّهُ لَا يَرَاكَ فَقَدْ كَفَرْتَ وَ إِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ أَنَّهُ يَرَاكَ ثُمَّ بَرَزْتَ لَهُ بِالْمَعْصِيَةِ فَقَدْ جَعَلْتَهُ مِنْ أَهْوَنِ النَّاطِرِينَ عَلَيْكَ.» الكافي (ط - الإسلامية)، ج2، ص68، ح2.

[7] □ «عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ عَنْ صَالِحِ بْنِ حَمَزَةَ رَفَعَهُ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (ع) إِنْ مِنَ الْعِبَادَةِ شِدَّةَ الْخَوْفِ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ اللَّهُ- إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ وَ قَالَ جَلَّ ثَنَاؤُهُ- فَلَا تَخْشَوْا النَّاسَ وَ اخْشَوْا اللَّهَ وَ قَالَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى- وَ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا قَالَ وَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (ع) إِنْ حُبَّ الشَّرَفِ وَ الذِّكْرِ لَا يَكُونَانِ فِي قَلْبِ الْخَائِفِ الرَّاهِبِ.» الكافي (ط - الإسلامية)، ج2، ص69، ح7.

[8] □ [سوره بقره، آیه 279.](#)